

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی در این مقدماتی که در بحث مشتق فرمودند عده‌ای از مطالب را آوردند با اینکه مختصر خواندیم باز هم طولانی شد در امر هفتم ایشان متعرض فرق بین مصدر و اسم مصدر شدند و مبداء اشتقاق به اصطلاح خودشان که آیا مصدر است یا اسم مصدر است هیچ کدام را قبول نکردند بلکه توضیحاتی که دادند این که مصدر به هیاتی بدل علی الانتساب مما لا معنی له بداهة ان الانتساب ، این را که خواندیم دیروز به .

ایشان می‌فرمایند که عرض کردیم این بحث یک مقداری بحث لغوی است که تعجب است مرحوم نائینی وارد نشدند عرض کردیم عده‌ای از آقایان لغوی‌ها فرقی بین مصدر و اسم مصدر به این تصویری که آقایان دارند نگذاشتند هر دو را به یک جور گرفتند اما اجمالا رابطه‌ای بین هر دو هست یعنی این طور که بخواهیم بگوییم دو تا معنای مستقل که خود مرحوم نائینی یکی به شرط لا یکی به شرط شیء نه این روشن نیست .

و عبارتة اخرى این عبارت ایشان را بخوانیم المصدر انما وضع للحدث فی حال صدوره عن فاعله یعنی این طور گفتند مثلا خندیدن آن حکایت می‌کند انسان از آن حالتی که برای مثلا لب و دندان و دهان انسان پیدا می‌شود لا بما هو هو کما فی اسم المصدر به خلاف خنده مثلا خنده این طور نیست و لا بما هو منتسب کما فی الافعال ، در باب فعل انتساب هست .

خوب این فرق بین مصدر و فعل که کاملا واضح است و بهذا یباین المصدر کل من الفعل و اسم المصدر این مباین است نه مباینی که ایشان تصور کردند دلالت بر این نمی‌کند ، فلا یتوهم انه اذا لم یکن هیات المصدر موضوعة للدلالة علی النسبة الناقصة بل کان المصدر بهیئته موضوعا لنفس ذات الحدث المنتسب فانما ان یرتفع المایز بینه و بین اسم المصدر عرض شد به اینکه این مایز را بعدها پیدا کردند این طور نیست که حالا ایشان فرمودند اذا لوحظ ذات المنتسب بشرط عدم الانتساب و اما ان لا یلاحظ ذلک بل یكون لا بشرط من هذه الجهة عرض کردم تعبیر به شرط شیء و لا بشرط اینجا در محل خودش نیست .

ایشان خلاصه‌اش می‌خواهند این را بفرمایند که در باب اسم مصدر یا به شرط است در باب مصدر به شرط شیء است خلاصه‌اش این است . فیکون هو المعنی المحفوظ فی جمیع و یلزمه ان یكون هو و ذلک ایشان بعد این را می‌گویند اسم المصدر موضوع لنفس الحدث الغير القابل للانتساب یعنی خود خنده فمفاده فمعناه ملحوظ بشرط لا .

ولذا معنایش به شرط لای از انتساب است و المصدر بمادته و هیاته موضوع للحدث القابل لورود الانتساب علیه مصدر به این معناست، فالتباین بین المصدر واسم المصدر اوضح من ان یخفی، این مطلبی که ایشان فرمودند عرض کردم درست نیست به شرط لا و لا به شرطی که ایشان فرمودند اولاً این تعابیر برای اینجا نیست برای مقام دیگری است و چنین چیزی نیست. اینها به اصطلاح در حقیقت درست است که دو لحاظ است اما لحاظی که دو تباین را درست بکند نه مثلاً ایشان تصور می کنند که خندیدن یعنی مصدر اضافه می شود و لذا چون یک انتسابی دارد مثلاً ضرب زید اما مثلاً اسم مصدر اضافه نمی شود فرق نمی کند اضافه می شود، ایشان خیال کردند مثلاً اسم مصدر دیگر عمل ندارد اسم مصدر هم عمل دارد.

عرض کردم همین روایت معروف که در کتاب الفیه ابن مالک هم نگاه بفرمایید شرحش هم هست همین مثال معروف من قبله الرجل امرأته اینجا مصدر اسم مصدر هم هست عمل هم کرده اضافه‌ی به فاعل شده و مفعول هم دارد عین مصدر است هیچ چیز در این جهت فرق ندارد. عرض کردم یک تصوراتی است که تدریجاً پیدا شد آن هم به خاطر اینکه معانی که انسان در عرف در مقام لغت به کار می برد غیر از آن معانی است که بخواهد تحقیق معنوی و ذاتش و ذاتیاتش را بررسی کند می تواند خندیدن را به معنای خنده بگیرد خنده را به معنای خندیدن بگیرد لکن آن که با ارتکازات ما مناسب است خنده را در وقتی در نظر می گیرد که نه اینکه مباین با او باشد یا مثلاً در همین روایت بوسه، بوسه را در وقتی در نظر می گیرد که خود عمل را لحاظ می کند در آن جا هم خود عمل است اما نحوه‌ی حکایتش، چون آن حاصل این حکایت است از آن جهت با هم فرق نمی کنند ممکن است اضافه‌ی به فاعل و اضافه‌ی به مفعول بشود.

ایشان بعد در نتیجه این را می گیرد که نه مصدر و نه اسم مصدر این ها مبدء اشتقاق نیستند مبدء اشتقاق ضاد و راء و باء این مطلب ایشان درست است عرض کردم این مطلب ایشان درست است یعنی آنچه که آقایان صرفی ها مبدء اشتقاق حساب کردند بیشتر جنبه‌ی معنوی را نگاه کردند که مثلاً ضرب دلالت بر اصل ضرب می کند حدث می کند، ضارب، مضروب و اینها از او اشتقاق پیدا کردند و اما مرحوم نائینی نظربه معنا و ماده دارد یعنی لفظ را هم نگاه می کند و لفظ را در نظر، اگر لفظ را در نظر بگیریم ضرب هم خودش یک نوع مشتق است. یعنی از یک مبدء اشتقاق را به لحاظ لفظی باید فرض کنیم در جمیع مشتقات موجود است، خوب ضرب در جمیع مشتقات موجود نیست.

ولذا ایشان نکته‌ای را می گوید که باید به نکته‌ای باشد که محفوظ در جمیع سیق باشد که عبارت است از، و لذا ایشان گفت هذا کله بعد وارد یک مطلب دیگر می شوند از این صفحه‌ی ۹۹ که دیگر این مطلب ایشان نمی خواند، ایشان وارد یک مطلب دیگر می شوند که یک بحث اشتقاق لفظی داریم یک معنوی داریم در اشتقاق لفظی ترتیب نمی توانیم مراعات کنیم، مثلاً بگویم اول مصدر وضع شده است اول

فعل وضع شده است بعد اسم فاعل بعد صیغه ی مبالغه بعد اسم مفعول ترتیبی برای اینها نیست در اشتقاق لفظی ترتیب ندارد بعد ایشان

می گوید گرفت ان جمیع السیق تشق

البته عرض کردم از اینجا به بعد دیگر چون نکات تاریخی است اصلا اینها نکات با خیالات درست نمی شود نکات تاریخی است و بقیه ی کلام ایشان هم تقریبا نمی خواهد .

بعد وارد بحث اشتقاق معنوی شدند که مثلا کدام یکی اول بوده کوفی ها گفتند فعل اول بوده بصری ها گفتند مصدر اول بوده وارد این بحث می شوند و تقریبا قبول می کنند فعل را مثلا ، و بعد هم اسم فاعل را و بعد هم می گوید مفعول و بعد هم یک مطالبی ایشان در اینجا فرمودند که اثبات این مطالب احتیاج به بحث های خاص خودش را دارد و انصافا قبولش خیلی مشکل است یعنی مطالبی را که ایشان فرمودند با احترامی که برای ایشان قائلیم به جای درستی نمی رسد .

آن بحث معروفی که اصل فعل است یا مصدر است در باب اختلاف بین کوفی ها و بصری ها این هم مرتبا در کلماتشان مطرح شده بعضی ها گفتند این نزاعی است که خیلی روشن نیست که اصل مرادشان چیست ، یک اصطلاحی را در بعضی از کتب ادب دارند که اصولا وقتی می گویند اصل در کتب ادب مرادشان اکثر دورانا نه اصلی به این معنایی که الان در ذهن ماست اصلا این مراد چیز دیگری است اکثر دورانا است خوب حالا وارد این بحث شدند عرض می کنم چون عده ای اصلا شبهه دارند که آن بحث چه بوده حقیقت آن بحث که اهل کوفه این طور گفتند یا مثلا اول زمانا ، زمان اول مثلا ما که این را می شود در آموزش بچه ها هم دید وقتی لغت به بچه ها یاد داده می شود مثلا اسم اول است این مسلم است ، اول به بچه ها اسم حالا یا بعدش مثلا فرض کنید فعل را می گویند یا بعدش حرف را می گویند ، حرف که قطعاً متاخر است یعنی حرف جزو معانی است که در زمان وضعش متاخر است .

عرض کردم برای این مطالب به این مقدار بحثی که ایشان فرمودند یا بنده بخواهم بگویم انصافا چون تحقیقات تاریخی خاص خودش را می خواهد این بحث به ذهن ما جایی نمی رسد .

آن وقت ایشان متعرض به این مناسبت که مثلا فعل اول بوده یا مصدر متعرض بحث دیگری می شوند که آیا فعل دلالت بر زمان می کند یا نه ایشان منکر می شوند مثل کفایه منکر می شوند که فعل دلالت بر زمان بکند ، فعل فقط دلالت بر این می کند که حدثی را نسبت می دهیم به نحو نسبت تامه الی ذات ما ، این معنای فعل است قام زید اینطور است .

وینحو الحركة السیلانیة من العدم الی الوجود یا من القوة الی الفعل که چند بار توضیح دادیم اما این دلالت بر زمان ندارد ، ایشان وارد بحث دلالت فعل بر زمان می گوید در صفحه ی ۱۰۰ و ما اشتهر من انه يدل على الزمان الماضي فهو اشتباه بل ان فعل الماضي ، البته

ایشان، مقرر است دیگر گاهی نوشته فعل الماضی گاهی نوشته الفعل الماضی ، بعد ان فعل الماضی بماده و هیاته لا يدل الا على تحقق الحدث من فائده .

این مطلب را ایشان قبول می کنند که در باب فعل در فعل ماضی دلالت بر تحقق می کند ، البته آقایان غالباً نسبت تحقیقی هم می گویند نسبت تحقیقی، ما این توضیحات را چند بار عرض کردیم دیگر تکرار مکررات است . کلمه ی نسبت را آوردن درست نیست همان تحقق درست است چون نسبت بعد از گفتن انتزاع می شود امر انتزاعی است نسبت یک چیزی نیست که ایشان ایجاد کرده نسبت به انتزاع می شود و مرحوم ایشان قبول می فرمایند به این که بر تحقق حدث نعم لازم الاخبار بتحقیقه عقلاً هو سبق التحقق على الاخبار آناً ما قبل الاخبار این را قبول می کند .

چون تحقق معنایش این است که این پیدا شده است یعنی حاصل شده ، چون معنایش حاصل شده و در زمان دارد صحبت می کند زمان حال صحبت می کند این حصولش قبل از زمان حال است ، حصولش قبل از زمان حال است قبل الاخبار والا لم یکن اخباراً بالتحقق و این را ما در بحث مکاسب هم اگر یاد آقایان باشد از کلمات خود آقای نائینی هم آنجا متعرض شدیم توضیحات را آنجا هم دادیم در همین بحث مکاسب عرض کردیم .

در لغت عرب چون به اصطلاح مثلاً من باب مثال برای انشائیات الا نادراً الفاظ خاص قرار ندادند حتی وقتی آمدند بعضی انشائیات را بیان کنند مجبور شدند از اخباریات استفاده کنند این توضیحش هم گذشت ، فعل ماضی چون درش تحقق است و به معنای این است که اصولاً این نبوده و شده ، نبوده و شده . خود مرحوم نائینی می فرمایند این لازمه اش این است که قبل از این ، قبل از این که من اخبار بدهم این تحقق پیدا کند خوب زمان ماضی هم همین است شاید ایشان فکر کردند که فعل وضع شده برای زمان فعل وضع نشده ، تعجب از خود ایشان است ، جرى الحق على لسانه ولم يتفطن .

این که ببینید شما وقتی شما می گوید من می گویم تحقق ، تحقق یعنی چه ، یعنی پیدا شده یعنی نبوده شده ، نسبت به زمان ما که الان صحبت می کنم نبوده قیام نبوده شده ، خوب می شود فعل ماضی دیگر زمان ماضی چیزی نیست که لفظ فعل به ازاء او وضع شده باشد ، مراد از فعل ماضی این است که این تحقق قبل از زمان تکلم است . این از آن انتزاع است و لذا در بحث استصحاب هم عرض کردیم می گویند مثلاً یقین سابق و شک لاحق در باب استصحاب این نیست که قید سابق در یقینش باشد ، یقین ثابت .

در باب استصحاب نکته اش این است که یقین را توسعه می دهد وقتی توسعه داد می گوید سابق یقین بود این نه اینکه کلمه ی سابق در استصحاب خوابیده زمان مثلاً سابق در استصحاب ، و لذا مشهور بین علما هم استصحاب استقبالی اشکال ندارد .

یعنی مثلاً زید الان عالم است نمی دانیم تا فردا هم عالم هست یا نه مثلاً استصحاب استقبالی چون آنجا هم این بحث شد گاهی استصحاب استقبالی هر دویش هم در استقبال است هم یقینش در استقبال است هم زمان شکش بعدش است . گاهی می شود که یقینش الان است زمان شکش در استقبال است ، اصطلاحاً به این استصحاب استقبالی می گویند .

مرحوم صاحب جواهر منکر استصحاب استقبالی است آقایان می گویند نه ادله‌ی استصحاب یقین را توسعه می دهد دارای آثاری باشد که یقین توسعه بکند ولو آثارش در مستقبل باشد توسعه می دهد دقت کنید آنجا کلمه‌ی سابق در استصحاب نخواهیده زمان در فعل ماضی نخواهیده مراد از اینکه می گویند زمان چون مفاد فعل ماضی تحقق است و تحققش هم به این معنا و لذا در زمان فعل ماضی را می گوئیم تحقق زمان فعل مضارع و زمان فعل مستقبل را می گوئیم تلبس ، یکی را تحقق یکی را تلبس آنجا نسبت تلبس .

خود مرحوم نائینی تعبیر به نسبت تلبسی عرض کردم نسبت نه یکی برای تلبس است خوب طبیعتاً تلبس یا الان می شود یا بعد می شود اینکه می گویند دلالت بر زمان حال و استقبال می کند به خاطر این مفهوم تلبس است نه اینکه درش زمان اخذ شده ایشان قبول یعنی تعجب است از ایشان و اینکه می گوئیم لغت یعنی معنا دارد خوب دقت کنید این معنایش این نیست که یک کلمه یعنی ما برگردیم آن کلمه را مثلاً در قوامیس و فرهنگ‌ها نگاه بکنیم ، کلمه مدلول‌های فراوانی دارد ، کلمه لتصرف الی سبعین وجها ، البته در آیه هم داریم در کلمه هم داریم از یک کلمه ما مفادهای مختلفی را در می آوریم . خود تحقق نسبت به زمان حال می شود ماضی تحقق را گفتیم نبود شد یعنی نبود سابقاً الان شد این می شود زمان ماضی این تحقق این کلمه‌ی زمان نه اینکه عنوان زمان درش اخذ شده ایشان قبول کرده هو سبق التحقق علی الاخبار خوب تمام شد اگر سبق التحقق شد می شود ماضی ، نکته‌ی خاصی ندارد .

کما آنا ما قبل الاخبار ببینید آنا ما ، این کلمه‌ی آنا ما را از کجا در آورید شما آنا ما را قبول می کنند ماضی را قبول نمی کنند خیلی تعجب است از ایشان ، اگر مفاد قام زید یعنی قبل از اینکه من تکلم کنم قبل از اینکه خبر بدهم قبل از این نبود شد ، خوب نبود شد می شود زمان ماضی این تعجب است از ایشان زمان را قبول نمی فرمایند اما آنا ما را قبول می فرمایند اما آنا ما قبل از اخبار می شود ماضی نه اینکه عنوان زمان ماضی درش اخذ شده متأسفانه قبل الاخبار و الا لم یکن اخباراً بالتحقق خود ایشان دارد توضیح می دهد و الا اخبار نیست و عین هذا من ان یکون زمان الماضی جزء مدلول الفعل الماضی و کیف ، نه جزء مدلول به معنای اینکه فهمیده می شود لازم نیست بگوئیم وضع شده به ازاء ماضی وضع نشده به ازاء زمان ، عرض کردم ان الکلمة لتصرف الی سبعین وجها نکات ثانوی لذا همیشه ما عرض کردیم مقاصد ثانوی و ثالثی و رابعی از کلام استفاده می شود . این مقاصد ثانوی و ثالثی اینها هم جزو مفاد کلام است دقت کنید .

مثلا می گویند لیت انشاء است مثلا و این انشاء مثلا قابل صدق و کذب نیست بله به مفاد خودش نه ، ای کاش در جیب من صد تومان بود خوب این به مفاد خودش قابل صدق و کذب نیست لکن انشاء این لیت که می گوید این یک مفاد ثانوی دارد یعنی در جیب من صد تومان نیست اما اگر در جیب صد تومان باشد می گویند بیخود می گوید لیت ببینید این روشن شد ؟ این مفاد ثانوی و ثالثی هست که کلام را به لحاظ او نگاه می کنند .

إذا جأئك القوم قالوا نشهد أنك رسول الله والله يعلم أن المنافقين لكاذبون ، نه لكاذبون در کلامشان گفتند نشهد أنك رسول الله این درست است که لکن وقتی می گوید نشهد یعنی من ما فی قلبم را ابراز می کنم خدا می گوید اینها دروغ می گویند این ما فی قلبشان نیست ، خوب دقت کنید والله يعلم که منافقین دروغ می گویند این دروغ نه خود مفاد کلام ، مفاد کلام که صحیح است . یا مثلا می پرسد می خواهم از تو سوال کنم نمی دانم زید در خانه است ، می گوید خوب در خانه بودی زید هم نزد تو بود چرا دروغ می گویی سوالش دروغ است نه اینکه سوال يتصف بالصدق والكذب خود سوال لا يتصف بالصدق والكذب دقت می فرمایید اما چرا سوال می کنید تو که از مطلب خبر داری تو که اصلا در اتاق نزد زید بودی ، چرا سوال می کنی ، این یک اشتباهی شده که اینها خیال می کنند در مدلول باید فقط همان نکته ای را که وصف شده حساب بشود نکات فراوانی همراه او هست چه در مفرد چه در ترکیب که اینها به اصطلاح ملاحظه می شود .

لان مع ان هیات الماضی انما وضعت للدلالة على النسبة التحقیقة عرض کردم مرحوم نائینی هم در اینجا هم در مکاسب کلمه ی نسبت را زیاد به کار می برند و درست نیست خود تحقق نه نسبت تحقیقه

یکی از حضار : سوالشان این نبوده که آن کان برای خدا استعمال شده اینها می خواهند بگویند زمان درش نیست که بعد بگویند آیت الله مددی : آنها چون آمدند گفتند اصولا در این لغات این طوری در لغاتی که فعل دارد یکی در مجردات که مجرد از زمان هستند منخلاء از زمان است یکی هم در مواد قانونی یعنی ماده ی قانونی ، اعاد صلاته مراد خبر نیست ، یکی هم در مجردات اینها فعل منسلخ از زمان هستند این فعل ها ، مثلا در لغت هایی مثل عربی و فرانسه که مذکر و مونث دارند اینها وقتی ماده ی قانونی به کار می برند در آنجا الفاظ مذکر به کار می برند مرادشان مونث هم هست فرق نمی کند اینها یک اصطلاحاتی نه اینکه اینجا عوض شده است .

می گویند چون در آن جا زمان مطرح نیست این فقط تعبیر البته ممکن است یک نکاتی دیگر هم باشد من مشهور را دارم عرض می کنم ان شاء الله ما در مباحث آینده یک اشاراتی هم راجع به این زمان می کنیم که شاید زمان دارای یک معنای دیگری باشد حالا در آن حتی در مثل کان الله علی ، ان شاء الله شاید یک تعرضی بشود .

وکیف ما کان بعد ایشان می گوید مع ان هیات الفعل الماضی انما وضعت للدلالة على النسبة التحقیقیه وهی معنی حرفی، درست است این معنای ایشان که معانی هیأت که معنای حرفی هستند و لذا کان فعل الماضی مبنیاً، مبنی نیست، الذی هو لازم المعنی الحرفی، نه این درست نیست و زمان انما یكون معنا اسمیا استقلالیا، نه اینکه وضع شده برای زمان وضع شده برای نسب به زمان، طرف زمان حساب کرده، آن که معنای اسمی خود زمان است. اما طرف نسبتش که حساب بکنیم معنا دقت کردید.

می خواهد به آن زمان نسبت بدهد نه دلالت بر خود زمان ماضی بکند این اشتباه ایشان خیلی تعجب است از ایشان اگر آن معانی را که ما عرض کردیم آن معنای اندکاک را در معنای حرفی، البته ایشان چون معنای حرفی را ایجاد می دانند، معنای اسمی را اخطاری شد از این جهت برایشان شبهه شده و خود این مبنای ایشان را قبول نکردیم در معنای حرفی.

ببینید وقتی می گوئیم اندکاک یعنی زمان را دیده نه مفهوم زمان طرف اضافی به زمان دقت می کنید؟ و این هم جزو مقاصد ثانویه ی کلام است نه وضع شده مراد ایشان اگر وضع به این معنا نه، یعنی وقتی آمد خبر داد اخبار داد از تحقق طبیعتا این طور است یعنی تحقق نسبت به زمان یعنی این فعل نسبت به زمان این طور نه اینکه دلالت بر خود زمان ماضی بکند این اشتباهی که اینجا پیدا شد.

البته ایشان چون معنای حرفی و اسمی را کاملاً متغایر می دانند یکی را ایجاد می دانند روی مبانی ذهنی خودشان، والحاصل ان دلالة الفعل الماضی على الزمان اما ان یكون بمادته واما ان یكون بهیئته واما ان یكون بمفاد کلام. این را من نوشتم ای کاش این را نوشته بودند یعنی چون تحقق خودش معنایش همین است اصلاً تحقق یعنی نبود و شد نبود و شد، این نبود و شد را از آن انتزاع زمان یعنی می گویند زمان ماضی یعنی بعبارة اخرى طرف زمان است نه اینکه زمان ماضی را نگاه کرده این هیات را به این ماده به لحاظ زمان گذشته خبر داده به لحاظ.

من عرض کردم کراراً روی آن مبنای خود این حقیر معنای اندکاک این است به لحاظ نگاه کرده مندرک در آن است اما آن هست طرف اندکاک نه اینکه بمادته و هیاته، فهی مشتركة بين الافعال والاسماء المشتقة، ها نکته ی فنی این است، در اسماء مشتقه ذات ملاحظه می شود البته خواهد آمد ایشان چون قائل به بساطت مشتق است شاید از اینجا لذا در آنجا زمان معنا ندارد. سر اینکه در آنجا زمان معنا ندارد این است.

چون در آن جا ببینید عرض کردم در فعل نظر، مصب نظر به حدث است و نسبت حدث به یک ذات ما به نحو تحقق، ای بنحو الحركة السیلانیة از عدم به وجود این عدم به وجودش زمان درست می کند، زمان ماضی درست می کند. اما در باب مشتق مصب نظر به ذات است وقتی می گوئیم راننده نظرمان به خود این شخص است، این شخص متصف به صفت رانندگی است دقت کنید لذا در اینجا زمان نیست

نسبت تحقیقی هم نیست نظر به ثبوت است این دو تا نظر با هم دیگر فرق می کنند سرش این می شود که در آنجا زمان درمی آید ، در باب فعل مضارع آن جا نظر به تلبس است اصلا فعل مضارع را به نحو تلبس آورده این تلبس یا در زمان حال می شود یا در آینده می شود الی آخر مطالبی که ایشان فرمودند .

بعد مطالب دیگری ، مطلبی را چون ایشان فرموده بودند در اینجا بعد ایشان اشکال می کنند که وقع الخلاف که مصدر اصلی است یا نه من عرض کردم این خلاف را بعضی ها گفتند اصلا واقعیت ندارد و روشن نیست که اصلا مطلبش چیست یک اصطلاحی من در کتب نحو دیدم در بعضی از کتب نحو اینها می گویند اصلا مراد ما از اصل یعنی اکثر دورانا ، آنکه در زندگی ما اکثر دورانا هست این تعبیری هم که در همین کتاب امثله هست مصدر اصل کلام است و از وی نه وجه باز می گردد ظاهرا مرادش از مصدر یعنی آن معنایی که ، چون می گوید باز می گردد دقت می کنید ؟ نمی گوید .

یعنی معنایش این است که تمام این مشتقاتی که ما داریم اینها در حقیقت برگشتش به آن است نه این که او تبدیل به آن مشتقات شده عرض کردم یک عبارتی در اینجا هست در کلماتشان خالی از ابهام نیست و روشن نیست که مرادشان اصل به معنای اصل زمانی مثلا اول مصدر را بشر وضع کرد و بعد فعل یا به عکس ، این مطلب روشن نیست .

بعد می فرمایند ثم اشتهر من ان المضارع بمعنى الحال والاستقبال ایضا من الاشتباهات نه آن هم اشتباه نیست ، ثم ان رتبة اسم الفاعل متأخرة عن رتبة المضارع بعد این تاخر رتبه را ایشان درست فرمودند بعد اسم فاعل و بعد مفاعیل و اسم مکان و زمان و این ها اثباتش را که ایشان فرمودند ذوقیات است با این مطالب اثبات این مطلب نمی شود کرد بعد از این مطلب وارد امر هشتم شدند این امر هشتم خیلی به قول معروف از قدیم ضرب المثل مشکل باب مشتق همین بساطت و ترکیب مشتق است که آیا مشتق بسیط است یا ترکیب دارد و ظاهرا من چون الان دقیقا اخیرا نگاه نکردم ظاهرا فکر می کنم ابتدای بحث از همین مباحث معقول از شرح مطالع و حاشیه ی میر سید شریف بر شرح مطالع به نظرم از آنجا شروع شده باشد اصلا این بحث مشتق .

ایشان در صفحه ی ۱۰۹ اگر آقایان خواستند نگاه کنند خود مرحوم مقرر عبارت شارح مطالع را آورده ایشان مثلا متعرض شده بعد آخر عبارت در آخر عبارتی که ایشان دارد بعد ایشان در شرح مطالعه سید شریف در حاشیه اش نوشته حاشیه بر شرح مطالع : والمشتق وان كان في اللفظ مفردا خوب دقت کنید ، الا ان معناه شيء له المشتق منه فيكون من حيث المعنى مركبا ، این بحث ترکیب و بساطت ظاهرا فکر می کنم حالا من نسبت نمی دهم البته محقق کتاب آقایانی که تحقیق فرمودند در حاشیه متن کامل عبارت میر سید شریف را آوردند که اختلاف دارد با این مقرر جور دیگر نقل کرده است .

.....

علی ای حال در کفایه هم از اینجا شروع کرده بحث را اما مرحوم نائینی این عبارت را آن اواخر بحث آوردند به هر حال مرحوم نائینی متعرض بحث بساطت و ترکب مشتق می شوند آقایانی هم که بعد از ایشان آمدند خوب مفصل متعرض این بحث شدند من دیگر این بحث را سعی می کنیم باز یک کمی جمع و جورش کنیم و کم کم از بحث مشتق خارج بشویم .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین